

امام علی (ع)، در آینهٔ مثنوی مولوی

دکتر سید سلمان صفوی^۱

چکیده

مثنوی توحیدنامهٔ منظومی است که وصول به مقام فنا را از ره عشق به هدایت انسان کامل به تصویر می‌کشد. عشق و علاقهٔ مولوی به مولای متقیان در سراسر مثنوی در گونه‌های مختلف جلوه‌گر شده و گاه بر فضیلت‌های حضرتش تکیه کرده و گاه به مقام انسان کامل و بیان خصوصیاتش می‌پردازد. دفتر اول مثنوی با بیان دو حکایت از زندگی امام (ع) ابعادی چند را فرا روی قرار می‌دهد که عبارتند از: مقام والای امام (ع) در کائنات، برجستگی‌های ویژهٔ او از زبان دوست و دشمن در ابعاد اجتماعی و صفات معنوی، ولایت و علم، مرگ آگاهی، سپس از زبان امام (ع) به بیان برخی ویژگی‌هایش اشاره کرده و از او با صفاتی چون بندهٔ حق، شیر حق، تیغ الهی، ظل الله، درگاه احدیت، حیات بخش، کوه حلم و داد، حق بنیاد، کاظم غیظ، غرق نور، گلشن و احب الله یاد می‌کند.

در مثنوی برخورد امام (ع) با دشمنان شامل چند نکته می‌شود: امام (ع) همواره پیشتاز میدان کارزار بود؛ جهاد در راه خدا را بر تأمین امیال نفسانی ترجیح داده بود؛ با دشمنان مسلح نیز با مروت و لطف رفتار می‌کرد؛ قصاص قبل از جنایت نمی‌کرد؛ از دیدگاه او دشمن نیز مخلوق خداست و در میدان نبرد با او نیز باید بر اساس معیارهای سنجیده و حکیمانه رفتار کرد.

مثنوی بر ولایت امام علی (ع) تأکید ورزیده است. در نظر او تنها انسان کامل در ارادهٔ خدا مستهلک شده و می‌تواند آدمی را به سوی او رهنمون گردد.

واژه‌های کلیدی: علی بن ابی‌طالب (ع)، نهج‌البلاغه، مثنوی، مولوی، ولایت

مقدمه

مثنوی معنوی جلال‌الدین محمد مولوی شاهکار شعر عارفانه در زبان فارسی و استمرار شعر عرفانی سنائی، عطار، و عرفان خراسان بزرگ است.

خوارزمی - از اولین مفسران مثنوی- این کتاب شریف را تفسیر کلام حضرت مولی‌الموحدین قطب‌الاقطاب العاشقین و امام‌الحکماء، حضرت علی (ع)، می‌نامد (بی‌تا، ص ۴۱). نگاه خوارزمی به مثنوی نگاهی تاویلی به محتوای باطنی آن است.

مثنوی توحیدنامه منظومی است که چگونگی گذار از مرتبه تبتل به مقام فنای فی‌الله را از طریق عشق به هدایت انسان کامل به تصویر کشیده است. در واقع ترسیم عاشقانه مولوی از چهره پیشوای عاشق و رادمردان متأثر از قرآن کریم و معارف اهل بیت (ع) در دریای وجود است (صفوی، ۱۳۸۶، ص ۹).

مولوی در سرآغاز مثنوی به شرح قصه پرغصه هبوط آدمی از باغ الهی به گلخن دنیا می‌پردازد:

بشنو این نی چون حکایت می‌کند
از جداییها شکایت می‌کند
(د اول، ب ۱)

سپس اشتیاق آدمی در بازگشت به اصل خویش و وصال با حضرت محبوب را می‌سراید:

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش
(همان، ب ۴)

و باز گوید:

ما ز بالا ایم و بالا می‌رویم
ما ز بی‌جا ایم و از اینجا نیستیم
تا بدانی که کجاها می‌رویم؟
(فروزانفر، ۱۳۶۳، غزل ۱۶۷۴)

در نظر مولانا، آتش عشق نیروی معراج سالک است:

آتش عشق‌ست کاندلر نی فتاد
جوشش عشق‌ست کاندلر می فتاد
(د اول، ب ۱۰)

لیک انسانی «پخته» در سفر و بازگشت به مأوای اصلی باید راه را بنماید. کیست این انسان پخته که امام و مرشد عاشقان سوی معشوق است؟ مولانا در اولین داستان مثنوی، داستان شاه و کنیزک، که قصه حال ما آدمیان است— گرفتار شدن روح در چنگال نفس را شرح می‌دهد:

بشنوید ای دوستان این داستان
خود حقیقت نقد حال ماست آن

(همان، ب ۳۵)

رهایی از این اسارت صرفاً با راهنمایی حکیم حاذق، امین، و صادقی که فرستاده حضرت «هو»ست میسر است:

گفت ای شاه مزده حاجات رواست
چونکه آید او حکیم حاذق‌ست

گر غریبی آیدت فردا ز ماست
صادقش دان، کو امین و صادق‌ست

(همان، ب ۶۴-۶۳)

سپس از نام مرتضی — لقب حضرت علی (ع) — یاد می‌کند و توصیفی مختصر از تأثیرات وجودی نور حق به دست می‌دهد:

گفت ای هدیه حق و دفع حرج
ای لقای تو جواب هر سؤال
ترجمانی هر چه ما را در دل‌ست
مرحبا یا مجتبی یا مرتضی
انت مولی القوم من لا یشکک
قد زدی کلالین لم ینتبه

(همان، ب ۱۰۰-۹۶)

مولانا در این داستان بالاجمال به ضرورت وجود و جایگاه انسان کامل می‌پردازد و در دفتر اول (ابیات ۳۷۲۸ تا ۴۰۰۰) به تفصیل از علو مقام و شأن بی‌همتای حضرت اسدالله‌الغالب علی (ع) پرده برمی‌گیرد و سالکان طریق وصال حضرت محبوب را به پیروی از منش «شیر حق» دعوت می‌کند.

از علی آموز اخلاص عمل
شیر حق را دان مظهر از ذغل

(همان، ب ۳۷۲۸)

هیچ عملی بدون خلوص کامل برای حضرت حق مقبول درگاه جمال بی‌همتای حضرت معشوق واقع نمی‌شود، حتی نماز و جهاد. آدمیان عموماً بر سبیل ناخالصی‌اند

مگر کاملان آنان. به قول برخی از عرفا، اخلاص هشت مرتبه دارد که ادنی مرتبه آن تصفیه عمل از شائبه رضای مخلوق است (امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵، ص ۱۶۷-۱۶۴).

حضرت امیر (ع) در دو حکایت مثنوی

مولانا، در دفتر اول با طرح دو حکایت و برخورد حضرت امیر (ع) با عمرو بن عبدود در جنگ خندق و ابن ملجم مرادی، شخصیت الهی علی(ع)، اسطوره مدارا و جوانمردی، را به تصویر می‌کشد. مولانا در این دو حکایت به زمامداران و سالکان پیام می‌دهد اگر علوی‌اند، جایگاه خویش را نسبت به جایگاه علی (ع) دریابند، بلکه تا فرصت هست به تصحیح اعمال خویش بپردازند که فردا دیر است.

مولانا، در اولین داستان، برخورد علی (ع) با عمرو بن عبدود، پهلوان کافران، را ترسیم می‌کند: حضرت امیر (ع)، در کشاکش نبرد تن به تن با عمرو، وی را بر زمین می‌افکند تا هلاکش کند. عمرو در آن لحظه آب دهان خویش را بر چهره مبارک حضرت می‌اندازد. شمشیر علی (ع) بی‌درنگ بر زمین می‌افتد و، در پاسخ به پرسش دشمن مغلوب که چرا دست از جنگ کشیده، می‌فرماید: «شیر حق و مجاهد راستین هرگز برای انتقام شخصی کسی را نمی‌کشد و نمی‌آزارد. او فقط بر اراده حق گردن می‌نهد، نه بر امیال شخصی».

مولانا، در داستان دوم، گفتگوی بین حضرت امیر (ع) و ابن ملجم را گزارش می‌کند: پیامبر (ص) به ابن ملجم فرمود: روزی فرا می‌رسد که علی را به شهادت می‌رسانی. ابن ملجم از حضرت علی (ع) درخواست کرد پیشاپیش او را بکشد تا این جنایت از او سر نزنند، لیکن علی فرمود: کشتن تو در این زمان قصاص قبل از جنایت است. نمی‌توانم تو را بکشم.

محورهای اصلی حکایت

شان حضرت علی (ع) در کائنات

زود شمشیری برآورد و شتافت
افتخار هر نبی و هر ولی

در غزا بر پهلوانی دست یافت
او خدو انداخت در روی علی

آن خدو زد بر رخى که روی ماه

سجده آرد پیش او در سجده‌گاه

(د اول، ب ۳۷۳۱-۳۷۲۹)

حضرت علی (ع) در مقام نفس مطمئنه و مرضی خداوند — *يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً* (ای روح با اطمینان، خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت بازگرد، فجر، آیات ۲۸-۲۷) — شأن بی‌همتایی در سلسله اولیاءالله دارد. علی (ع) افتخار رسولان و اولیای الهی است. گیتی نیز که مستغرق عشق‌ورزی با محبوب کل است — *...يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ* ... آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح‌گوی اویند و او پیروزمند و فرزانه است؛ حشر، آیه ۲۴) — در سجده‌گاه هستی که ظلی است در برابر صورت علی (ع) که وجه‌الله است آگاهانه، منقاد و تسلیم است.

حضرت رسول (ص)، هنگام عزیمت به جنگ تبوک، علی (ع) را به جانشینی خویش در مدینه منصوب کرد. علی عرض کرد: یا رسول‌الله آیا مرا بر زنان و کودکان خلیفه می‌کنی؟ حضرت محمد (ص) فرمود: آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی، جز آنکه پس از من پیامبری نیست؟ علی عرض کرد: راضی‌ام. از این رو، آن حضرت به مرتضی ملقب است (فضائل الخمسة من الصحاح به نقل از گولپینارلی، ۱۳۷۴، ص ۴۷۵).

پیامبر اسلام (ص) درباره علی (ع) می‌فرماید: هر که می‌خواهد بر علم آدم، ادراک نوح، بردباری ابراهیم، زهد یحیی، سطوت موسی، و جمال یوسف بنگرد به علی (ع) بنگرد (فضائل الخمسة من الصحاح، ج ۲، ص ۱۳۰-۱۲۸).

امیرالمؤمنین علی (ع) از زبان دشمنان

الف) صفات اجتماعی علی (ع)

شکوه و عظمت علی (ع) چندان است که دشمن محارب او نیز مقهور بلندای روح والا و عاشق و شیدای اوست. صفات اجتماعی این مقتدای جوانمردان از زبان دشمن در قلم مولانا «شجاعت»، «مروت»، «حلم»، «رحمت»، «کرم»، و «کظم خشم» است.

علی (ع) چندان جوانمردانه و پاک با دشمنان خویش برخورد می‌کند که حتی دشمن به صفات برجسته او معترف می‌شود. او ایستادگی در برابر دشمن را با آیین جوانمردی در هم آمیخته است. گفته‌اند: المروة حفظ الأدين و صيانة النفس و حفظ حرمت المؤمنین والوجود بالمرجود (طبقات، ص ۴۱۸).

او از سر خشم، خودخواهی، و منافع فردی با دشمن به مقابله بر نمی‌خیزد، بلکه با حلم و بدون عجله — که موجب تصمیم‌گیریهای خام و از بین بردن جان، آبرو و حقوق اشخاص می‌شود — با دشمن برخورد می‌کند. حلم و صبوری با دشمن به معنای مرعوب وی بودن نیست، بلکه با این تدبیر امکان بازگشت به حریم خانواده الهی را برای او فراهم می‌آورد. از آن رو که حضرت «هو» کریم است و علی (ع) نیز ظل‌الله است؛ بنابراین، او همواره با مردمان که مخلوق حضرت حق‌اند، با کرم برخورد می‌کند. بدین ترتیب، کار کردن با علی (ع) و اقران او دشوار نیست؛ چه، با کریمان کارها دشوار نیست. علی (ع) حُسن‌القضاست از پس سوءالقضا.

مولی‌الموحدين امام...

۱۴۰

در مروت شير ربانیستی	در مروت خود که داند کیستی؟
در مروت ابر موسی به تیه	کامد از او خوان و نان بی شبیه
	(د اول، ب ۳۷۴۰-۳۷۳۹)

ای علی، تو در شجاعت شیر خدایی و در جوانمردی کسی را از بلندای مقام تو آگاهی نیست. تو در جوانمردی همانند ابر موسی در بیابانی (که از آن خوان و نان بی‌مانند بر قوم بنی‌اسرائیل نازل شد).

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای	شمای وا گو از آنچه دیده‌ای
تیغ حلمت جان ما را چاک کرد	آب علمت خاک ما را پاک کرد
بازگو دادم که این اسرار هوست	زآنکه بی‌شمشیر کشتن کار اوست
	(همان، ب ۳۷۵۴-۳۷۵۲)

یا علی، ای همه عقل و بصیرت الهی! اندکی از مکاشفات خویش به ما نیز بیاموز. همانا علی (ع) عین‌الناظره و اذنه‌الواعیه و یده‌الباسطه است. ای علی شمشیر بردباری تو جان ما را شکافت و آب حیاتِ دانشت نفس ما را از پلیدیها پاک کرد. فعل تو همان فعل حق است که بدون شمشیر می‌کُشد.

(ب صفات معنوی حضرت علی (ع))

علی (ع) از دید دشمن به روایت مولانا «بازِ عرش»، «چشم غیب»، «باب علم»، «روشنگر عالم»، «باب رحمت الهی»، و «راهنمای حیات معنوی» است:

بازگو ای باز عرشِ خوش‌شکار چشم تو ادراک غیبِ آموخته
تا چه دیدی این زمان از کردگار چشمهای حاضران بردوخته
(د اول، ب ۳۷۶۰-۳۷۵۰)

ای باز بلندپروازِ عالم لاهوت — با شکارهایی که همه گوارا، برجسته، و معنوی‌اند — بازگو این دم از پروردگار خویش چه دیدی؟ یا علی، تو آن انسان کاملی که چشم دلت اسرار عالم غیب را عیان دیده، لیک چشم دل دیگران بر ادراک اسرار غیب بسته است. تفاوت ادراک تو با دیگران بارز و محقق است؛ چه، تو روحی قدسی‌ای و مظهر اسماءِ مقید الهی.

عالم ار هجده هزارست و فزون هر نظر را نیست این هجده زیون
راز بگشا ای علی مرتضی ای پس سوءالقضا حسنالقضا
(همان، ب ۳۷۶۴-۳۷۶۳)

بدین سان، هر نظری قادر به ادراک اسرار مراتب و مدارج عوالم ناسوت، ملکوت، جبروت، و عالم لاهوت نیست.

ای علی مرتضی که راضی شده‌ای به رضای حق و — به واسطه انحلال اراده تو در اراده حضرت دوست — رضای تو رضای حضرت محبوب است و ای سرنوشت نیک که پس از سرنوشت بد بر من جلوه کرده‌ای راز بگشا.

ماه بی گفتن چو باشد رهنما چون بگوید، شد ضیا اندر ضیا
چون تو باهی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتابِ حلم را
باز باش ای باب، بر جوپای باب تا رسد از تو قشور اندر لباب
باز باش ای باب رحمت تا ابد بازگاه مال کفو احد
(همان، ب ۳۷۷۲-۳۷۶۹)

علی (ع) در حکم ماه است که بدون کلام به صراط حق هادی است، پس چون سخن بگوید نور علی نور می‌شود. علی (ع) دارای ولایت قمریه مندرج در ولایت شمسیه است. پیروی از دین مصطفوی و صراط محمدی پیروی از ولایت و معرفت علوی است؛ زیرا علی (ع) دروازه شهر حکمت پیامبر (ص)، صاحب ولایت شمسیه، است.

۱. پیامبر راجع به مقام عظمای ولایت معرفتی و معنوی علی (ع) می‌فرماید: أنا مدینة العلم و علیٰ بابها فمن أراد المدینة والحکمة من بابها (من شهر علمم و علی دروازه آن. هر که خواهد به این شهر و حکمت درآید باید از دروازه آن، علی، در آید (فروزانفر، بی‌تا، ص ۳۷).

۲. امام علی (ع) پرتو بردباری محمدی است. پیامبر با کفار و منافقان نیز با حلم رفتار می‌کرد.

۳. آنان که در عالم صورت و ظاهر مانده‌اند با ارشاد و هدایت علی به عالم حقیقت واصل می‌شوند.

۴. علی ای دروازه رحمت الهی و ای درگاه خدایی، که نظیری نداری، تا ابد گشوده باش!

۵. حضرت محمد مصطفی (ص) رحمة للعالمین است و علی (ع) نیز درگاه رحمت خداوند است. همان سان که رحمت الهی عمومیت دارد، رحمت علی نیز عمومیت دارد. از این رو، محمد (ص) و علی (ع) — هر دو — نور واحدند و رفتارها و هنجارهایشان تجلی اسماء و صفات الهی است، بلکه هر دو مظهر اسماء جلالی و جمالی حضرت محبوب‌اند ... یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ... (خداوند) آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند...؛ مآلده، آیه ۵۴).

باز گو ای باز پر افروخته	با شه و با ساعدش آموخته
باز گو ای باز عنقاگیر شاه	ای سپاه‌اشکن به خود نه با سپاه
امت وحدی یکی و صد هزار	باز گو ای بنده بازت را شکار
در محل قهر این رحمت ز چیست؟	ازدها را دست دادن راه کیست؟

(د اول، ب ۳۷۹۴-۳۷۹۱)

«باز» کنایت از روح قدسی است. فریدالدین عطار گوید:

برو بند قفس بشکن که بازان را قفس نبود	تو در بند قفس ماندی چه باز دست سلطانی
«عنقا» یا «سیمرغ» کنایت از انسان کامل	یا بی‌نشان صرف است. عراقی گوید:
در صومعه ننگجد رند شرابخانه	عنقا چگونه گنجد در کنج آشیانه؟
عشقم که در دو کون و مکالم پدید نیست	عنقای مغربم که نشاتم پدید نیست

«امت وحدی» در شعر مولانا اشاره است به آیه شریفه **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا...** (به راستی ابراهیم پیشوایی فرمانبر خدا و حنیف بود... نحل، آیه ۱۲۰) و همچنین حدیث شریف المؤمن وحدة جماعة و وسعت وجود انسان کامل سبب این کلیت است (ملاهادی سبزواری، ۱۳۷۴، ص ۲۱۰).

آن دشمن حربی دگرباره گفت: ای باز بلندپرواز، ای تو صاحب بالهای درخشان، ای باز الهی که بال و رُخت با نور خدا منور گشته، بازگو اسرار را. ای روح قدسی و ای مانوس حضرت شاه حقیقی، بازگو. ای باز سلطانی که سیمرغ شکار می‌کنی، ای پهلوانی که به تنهایی — نه به یاری سپاه — سپاهی را می‌شکنی، تو به ظاهر یک تن — لیک برحسب باطن — به تنهایی یک امتی، بازگو که من شکار باز توام، سبب این رحمت به جای قهر چیست؟ از چرایی این مهربانی به جای خشم و غضب بگو. این چه منطق بلندی است که به دشمن فرصت بازگشت به حق می‌دهی؟

۳. حضرت علی (ع) از زبان خویش

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم
شیر حَقِّم، نیستم شیر هوا
ما زَمِیتَ إِذْ زَمِیتُمْ در حراب
رُخت خود را من زره برداشتم
سپاه‌ای‌ام، کدخدایم آفتاب
من چو تیغم بُر گهرهای وصال
خون نپوشد گوهر تیغ مرا
کَه نی‌ام، کوهم ز حلم و صبر و داد
آن که از بادی رود از جا خسیست
باد خشم و باد شهوت، باد آرز
کوهم و هستی من بنیاد اوست
جز به باد او نجنبد میل من
خشم بر شاهان شه و ما را غلام
تیغ حلمم گردن خشمم ز دست

بندۀ حَقِّم نه مأمور تنم
فعل من بر دین من باشد گوا
من چو تیغم وان زنده آفتاب
غیر حق را من عدم انگاشتم
حاجبم من، نیستم او را حجاب
زنده گردانم نه گشته در قتال
باد از جا کی برد میخ مرا؟
کوه را کی در رباید تندباد؟
زانکه باد ناموافق خود بسیست
بُرد او را که بُود اهل نماز
ور شوم چون گاه، بادم یاد اوست
نیست جز عشق احد سرخیل من
خشم را هم بستهام زیر لگام
خشم حق بر من چو رحمت آمدهست

غرق نورم گرچه شد سققم خراب
چون در آمد علتی اندر غزا
تا اخب لله آید نام من
تا که اعطا لله آید جود من
بخل من لله عطا لله و بس
وانچه لله می کنم تقلید نیست
زاجتهاد و از تحرری رستهام
گر همی پرم، همی بینم مطار
ور کشم باری، بدانم تا کجا

روضه گشتم گرچه هستم بوتراپ
تیغ را دیدم نهان کردن سزا
تا که ابغض لله آید کام من
تا که امسک لله آید بود من
جمله لله نام من آن کس
نیست تخییل و گمان، جز دید نیست
آستین بر دامن حق بستهام
ور همی گردم، همی بینم مدار
ماهم و خورشید پیشم پیشوا
(د اول، ب ۳۸۱۷-۳۷۹۵)

مولوی از زبان علی (ع)، اسطوره مدارا و جوانمردی، آن حضرت را چنین توصیف می کند:
«بنده حق»، «شیرحق»، «تیغ الهی»، «ظل الله»، «درگاه احدیت»، «حیات بخش»، «کوه
حلم و صبر و داد»، «حق بنیاد»، «کاظم غیظ»، «غرق نور»، «گلشن» و «احب الله».

علی (ع) بنده حق است، یعنی به مقام تسلیم و رضا رسیده و از غیر خدا رهیده است.
حکیم سنائی غزنوی گوید:

بندگی نیست جز ره تسلیم و نردانی، بخوان تو قلب سلیم
خواجه حافظ شیرازی در این باره چنین می گوید:

برو ای زاهد و دعوت مکنم سوی بهشت تو و تسبیح و مصلا و ره زهد و صلاح
من و میخانه و ناقوس و ره دیر و کنشت در ازل طینت ما را به می ناب سرشت
صوفی صافی بهشتی نبود هر که چو من خرقه در میکده ها در گرو باده نهشت
راحت از عیش بهشت و لب حورش نبود هر که او دامن دلدار خود از دست بهشت

«حق» عبارت است از ذات الله، وجود محض و واحد به وحدت حقیقیه علی (ع) فرمود:
«من تنها برای رضای حق شمشیر می زنم، که بنده حقم، نه اسیر امیال نفسانی». هواهای
نفسانی بالاجمال بر دو قسم است: یکی هوای لذت و شهوت و دیگری هوای جاه و ریاست.
هجویری گوید: «آن که متابع هوای لذت باشد اندر خرابات باشد و خلق از فتنه او ایمن
بوند. و آن که متابع جاه و ریاست بود فتنه خلق باشد» (کشف المحجوب، ص ۲۶۰).

بر اساس حدیث شریف آخرین حُتبی که از دل مؤمن خارج شود حبّ ریاست است. امام علی (ع) خائف مقام رب بود. بنابراین نفس وی اسیر هوای او نبود. وَ أَمَا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ (آن کس که از وقوف نزد پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا دور داشته باشد در بهشت مقام یابد؛ نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱).

من مظهر و ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ (... وقتی که تیر می‌انداختی، تو نمی‌انداختی، بلکه خدا می‌انداخت...؛ انفال، آیه ۱۷) هستیم. در جنگ چون تیغی در دست خداوند که زنده‌اش حضرت حق است. از آنجا که علی (ع) و پیامبر (ص) نور واحدند، مولوی آیه‌ای را که در شأن پیامبر (ص) نازل شده در شأن حضرت علی (ع) نیز دانسته است. «من انسانیت خویش در سلوک الهی معدوم کرده‌ام و غیرحضرت حق را نیستی می‌انگارم».

قدرت و ریاست امور معدوم‌اند، نه ناپوشونده.

من ظل‌اللهام؛ أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَيْبِكَ كَيْفَ مَدَّ الْأَطْلُ... (... آیا ندیدی پروردگارت چگونه سایه را بگسترانید...؛ فرقان، آیه ۴۵)، که رفتارم همه برگرفته از حضرت محبوب، نور مطلق وجود، و روشنایی‌بخش ظلمتکده گلخن دنیاست. از آن رو که متخلق به اخلاق الهی‌ام، حجاب نیستم، بلکه دربان بارگاه زیبای معشوقم؛ که هر آن کس که مرا بنگرد او را ببندد. من رانی فقد رای الله (صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۳۵).

من همانند تیغی‌ام از گوهرهای وصال. که در جنگ نمی‌کُشم بلکه حیات می‌بخشم. هوی و هوس بر صفات کمالیه و اخلاق الهی من غالب نمی‌آید و مرا از رفتار راستین باز نمی‌دارد. اکبرآبادی می‌گوید: «تیغ» کنایه از اخلاق الهی، «خون و باد» اخلاق نفسانی و «تیغ و میغ» ذات رفیع‌الدرجات حضرت امیرالمؤمنین علی است (۱۳۸۳، ص ۵۱۸).

من کاه نیستم بلکه در بردباری و صبر و داد کوهی راسخ و استوارم. تندباد امیال زودگذر نفسانی نمی‌تواند صاحب نفس مطمئنه را از مسیر مستقیم برگذرد. مراد آنکه

باد هوای نفس قادر به جدایی صاحب نفس مطمئنه از صراط مستقیم و اعتدال نیست. آن که با وزش بادی از مسیر منحرف شود، خسی بیش نیست.

مولوی خشم، شهوت، حرص و آز را به مثابه بادهای مخالف برمی‌شمارد که آنهایی را که اهل نماز نیستند با خود می‌برد. خداوند می‌فرماید: ...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ... (نماز شما را از کارهای زشت و ناروا بازمی‌دارد...؛ عنکبوت، آیه ۴۵). بدین سان، امیال و هواهای نفسانی بر نمازگزار حقیقی سلطه نمی‌یابد. نمازگزار حقیقی اسیر هواهای نفسانی نیست و نماز صرفاً لقلقه زبان او نیست.

من در مرتبه تمکین و مقام اطمینان همانند کوهم که هستی من از بنیاد حضرت «هو»ست. اگر همچون کاه باشم، بادی که مرا به حرکت وا می‌دارد باد اراده حضرت حق است. میل من جز به هوای محبت او حرکت نمی‌کند و سردار قشون وجودم فقط عاشق آن معشوق یگانه است. علی (ع) از آن‌رو که در عشق الهی مستحیل شده و محبت «هو» جانش را لبریز کرده، همه وجودش سرشار از مهر الهی است و هرکجا می‌رود آن مهر را با خود می‌برد و از مهر وجودش پرتوافشان می‌شود. او با وجود سراسر مهر خویش وجود آدمیان را مهربانانه تسخیر می‌کند. علی (ع) سلطان جانهاست و این سروری را از طریق عطوفت، رأفت، عفو، گذشت، مروت، کظم غیظ، و پای بر سر خواهش‌های نفسانی نهادن به دست آورده؛ از این رو، امروزه نیز پس از قرن‌ها علی (ع) محبوب، پیشوا و مقتدای رهروان آزادی، عدالت و معنویت است.

علی (ع) می‌فرماید: خشم بر شاهان فرمانروا، اما غلام ماست. من خشم را هم به سلطه خویش درآورده‌ام. علی (ع) محو حق است، خشم، غلام اوست و او فرمانروای وجود است. شمشیر بردباری من گردن خشم را زده و محبوب در من با وصف حلم و رحمت ظهور کرده، نه با وصف قهر و خشم. اگرچه ظاهرم خاک‌آلود شده، در دریای انوار حضرت دوست مستغرق شده‌ام. هرچند ابوترابم، باغ گل‌های حقایق و اسرار نور مطلق شده‌ام.

حضرت مصطفی (ص) علی (ع) را با کنیه ابوتراب خطاب می‌فرمود. از ابن عباس سبب را پرسیدند، گفت: زیرا پس از رسول (ص)، علی (ع) صاحب زمین و حجت

پروردگار بود و بقا و سکون زمین به وجود آن حضرت بود (سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۲۱، به نقل از گولپینارلی، همان). به این ترتیب، حضرت پیامبر (ص) با خطاب ابوتراب به حضرت علی (ع) در حدیث علی منی و انا من علی (علی از من است و من از علی؛ جامع صغیر، ج ۲، ص ۵۶)، را به طریق رمزی بیان فرمود و این نکته را که علی مظهر حقیقت اوست رسماً بر زبان آورد.

علی (ع) به دشمن محارب پاسخ داد: چون در جنگ با تو چیزی به جز حبّ الهی مؤثر واقع شد، بر زمین نهادن شمشیر را شایسته دانستم؛ تا اسم من «احبّ لله» و مراد «ابغض لله» و سخا و بخشش «اعطی لله» و ذات و وجود «امسک لله» باشد. بخل و عطای من، هر دو، از آن خداوند است. همه وجودم از آن اوست و به دیگری تعلق ندارم. اراده علی در اراده محبوب فانی شده است.

این ابیات برگرفته از این حدیث شریف است: ما أعطی لله و منع لله و أحب لله و أبغض لله فقد استکمل الایمان (هر که در راه خدا احسان و در راه حق امساک و منع کند و برای خداوند دوست بدارد و برای خدا کینه ورزد ایمان خویش را کامل کرده است؛ فروزانفر، همان، ص ۳۷، به نقل از مستدرک حاکم).

علی (ع) می‌فرماید: آنچه برای خدا کنم بر مبنای تقلید نیست و کاری که انجام دهم از حدس و گمان به دور و محققاً بر اساس مشاهده و معاینه باطنی است. از فهم ناشی از حدس و گمان رهایی یافته، و قلب و روحم را در حضرت حق فانی کرده‌ام. وی با گوش محبوب می‌شنود، با چشم حضرت حق می‌بیند، و با زبان او سخن می‌گوید (برگرفته از حدیث قدسی ما یتقرب الی عبدی بشیء أحب الی مما... (میرزااجواد اقاملکی تبریزی، ۱۳۶۳، ص ۳۱).

در پرواز فضای پرواز را می‌بینم و در گردش، جای گردش را در نظر می‌گیرم. چون باری بر دوش کشم، می‌دانم کجا باید ببرم. من همچون ماهم و خورشید رهبر من است؛ نور غنی بالذات وجود حضرت محبوب، روشنگر راه و پرواز و عروج معنوی من است.

امام صادق (ع) در کافی می‌فرماید: روح مؤمن بیش از پیوستگی و وابستگی پرتو خورشید به آن با روح خدا اتصال دارد (همان، ص ۳۰).

۴. برخورد حضرت علی (ع) با دشمنان

زود شمشیری برآورد و شتافت
افتخار هر نبی و هر ولسی
سجده آرد پیش او در سجده‌گاه
کرد او اندر غزایش کاهلی
(د اول، ب ۳۷۳۲-۳۷۲۹)

در غزا بر پهلوانی دست یافت
او خدو انداخت در روی علی
آن خدو زد بر رخسار که روی ماه
در زمان انداخت شمشیر آن علی

یا:

نوش لطف من نشد در قهر نیش
کو بُرد روزی ز گردن این سَرم
که هلاکم عاقبت بر دست اوست
تا نیابد از من این منکر خطا
با قضا من چون توانم حيله جست؟
مر مرا کن از برای حق دو نیم
تا نسوزد جان من بر جان خود
زان قلم بس سرتگون گردد غلم
زانکه این را من نمی‌دانم ز تو
چون زخم بر آلت حق طلعن و ذق؟
گفت هم از حق و آن سر خفیست
زاعتراض خود پرویاند ریاض
زانکه در قهرست و در لطف او احد
در ممالک مالک تدبیر اوست
آن شکسته گشته را نیکو کند
(همان، ب ۳۸۶۶-۳۸۵۲)

من چنان مردم که بر خونِ خویش
گفت پیغمبر به گوشِ چاکرم
کرد آگه آن رسول از وحی دوست
او همی گوید بکش پیشین مرا
من همی گویم چو مرگ من ز تست
او همی افتد به پیشم کای کریم
تا نه آید بر من این انجام بد
من همی گویم برو جفاً الْقَلَم
هیچ بغضی نیست در جانم ز تو
آلت حقی تو فاعل دست حق
گفت او پس آن قصاص از بهر چیست؟
گر کند بر فعل خود او اعتراض
اعتراض او را رسد بر فعل خود
اندرین شهر حوادث میر اوست
آلت خود را اگر او بشکند

دیگر آنکه:

که به هنگام نبرد ای پهلوان

گفت امیرالمؤمنین با آن جوان

نفس جنبید و تبه شد خوبی من
شرکت اندر کار حق نبود روا
آن حقی کرده من نیستی
(همان، ب ۳۹۸۶-۳۹۸۳)

چون خدو انداختی در روی من
نیم بهر حق شد و نیمی هوا
تو نگاریده کف مولیستی

مولوی، در گفتمان آخر دفتر اول مثنوی، عاشقانه به ارائه تصویر رادمردانه و باصروت علی (ع) با دشمنان مسلح و محارب می‌پردازد. رفتار علی (ع) با دشمنانش بر اساس منطق قدرت و اسلوب حکومت‌های دنیوی نیست. منطق او الهی و برگرفته از ارزشهای خدایی است. او در دوستی و دشمنی هیچ گونه منافع فردی را در نظر نمی‌گیرد و خدا در تمامی عملکردهایش حضور دارد، زیرا علی (ع) با خدا، و خدا با علی (ع) است.

از این ابیات می‌توان به نحوی موجز نتایج ذیل را استنتاج کرد:

الف) علی (ع) در صف اول مصاف با دشمن مسلح است.

ب) علی (ع) جهاد در طریق الهی را بر تأمین امیال نفسانی برگزیده است.

ج) علی (ع) با دشمنان مسلح نیز با رحمت، مروت، و لطف برخورد می‌کند.

د) علی (ع) قصاص قبل از جنایت نمی‌کند.

ه) از دیدگاه علی (ع)، دشمن نیز مخلوق خداست، بنابراین معدوم کردن مخلوق خدا باید بر اساس معیارهای استوار و متین و روشهای سنجیده و حکیمانه باشد، نه بر اساس هوا و هوس و تصمیمات خام، نسنجیده و عجولانه.

۵. حضرت علی (ع) و مرگ

وان کرم بسا خسونی و افزونی‌اش
روز و شب بر وی ندارم هیچ خشم
مرگ من در بعثت چنگ اندر زده‌ست
برگ بی‌برگی بود ما را نوال
ظاهرش ابتر نهان پابندی
در جهان او را ز نو بشکفتن‌ست
نهی لا تُلقوا بآبیدیگم مراست

باز رو سوی علی و خسونی‌اش
گفت خونی را همی بینم به چشم
زآنکه مرگم همچو من شیرین شده‌ست
مرگ بی‌برگی بود ما را حلال
ظاهرش مرگ و به باطن زندگی
در زخم زادن جنین را رفتن‌ست
چون مرا سوی اجل عشق و هواست

تلخ را خود نهی کی حاجت شود؟
 تلخی و مکروهی اش خود نهی اوست
 بَلْ هُمْ أَحْيَاءُ بِى مِنْ أَمَدِهِ سَتِ
 إِنَّ فِى قَتْلِى حَيَاتِى دَائِمَا
 كَمْ أَفَارِقُ مَوْطِنِى حَتَّى مَتَى
 لَمْ يُفَسَلْ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
 سوی وحدت آید از دوران دهر
 (همان، ب ۳۹۴۵-۳۹۳۲)

زانکه نهی از دانه شیرین بود
 دانه‌ای کِش تلخ باشد مفز و پوست
 دانه مردن مرا شیرین شده‌ست
 أَقْتُلُونِى بِأَثْمَانِى لَایْمَسَا
 إِنَّ فِى مَوْتِى حَيَاتِى بِأَفْتَى
 فَرُقْتِى لَوْ لَمْ تُكُنْ فِى ذَالِ السُّكُونِ
 راجع آن باشد که باز آید به شهر

این ابیات مثنوی در زمره بهترین سروده‌های وصفِ مرگ در ادبیات فارسی و یادآور «رساله فایدون» افلاطون است که از قول سقراط حکیم، پس از محکومیت به اعدام، در مدح مرگ بیان کرده است: «مردی که زندگی را در حکمت به سر آورده، باید مرگ را با گشاده‌روی پذیرا شود و امیدوار باشد که در جهان دیگر جز نیکی و نیکبختی نخواهد دید. من نه تنها از مرگ نمی‌هراسم، که شادمانم پس از مرگ زندگی دیگری هست و نیکان سرانجامی بهتر از بدان دارند. من چون به مقام مرگ برسم، آنچه در زندگی با کوشش بسیار می‌جستم در آنجا به سهولت خواهم یافت. از این رو، نه تنها باید سفری را که در پیش دارم با دلی شاد و آکنده از امید آغاز کنم، بلکه هر آن‌که گمان دارد توانسته روح خویش را پاک نگه دارد باید با نهایت اشتیاق بار این سفر ببندد. روح، که خود نادیدنی و نامحسوس است، پس از آزادی از بند تن به مکانی نرفته و جایی را ندیده پاک و آسمانی رهسپار می‌شود و در عالم ارواح به خدای بزرگ و دانا می‌پیوندد و با او همنشین می‌گردد (افلاطون، ۱۳۷۷، ج ۱، رساله فایدون، pp. 10-50, Plato 1997).

مولانا، با الهام از کلام حضرت امیر (ع)، تصویر ذهنی آن حضرت را از مرگ به زیبایی هرچه تمام‌تر و هنرمندانه از طریق شعر به تصویر کشیده است.

امیرالمؤمنین علی (ع) خطاب به یاران خویش می‌فرماید: «آماده شوید، خداتان بیمارزادا که بانگ کوچ سر دادند و دل به ماندن در دنیا کمتر بندید — که کاروانیان به افتادند — و بازگردید و راه بسپارید با آنچه از توشه نیکو در دسترس دارید... که چشم‌انداز مرگ به شما نزدیک است. گویی شما را در چنگ گرفته و چنگالهای خود را

در شما فرو برده... پس پیوندهای خود را با دنیا ببرید، و پرهیزگاری را پشتیبان خود کنید و چون توشه‌ای همراه خود بَرید» (شهیدی، ۱۳۷۹، ص ۲۳۹).

«... خلاق فقط دنیا را می‌بینند که مرگِ تنهاشان را بزرگ می‌پندارند؛ اما آنان [متقین] مرگِ دل‌های زندگان را بزرگ‌تر می‌شمارند» (همان، ص ۲۶۴).

«... با کردار نیک به پیشباز مرگ و سختیهای آن بروید و پیش از بار گشادنش، برای پذیرایی آن آماده شوید و تا نیامده است خود را مهیای درآمدنش سازید، که پایان کار قیامت است و این اندازه پند خردمند را کفایت است و نادان را مایه عبرت...» (همان، ص ۲۰۷).

«همانا، مرگ طالبی شتابنده است، و آن کس که بر جای است از دستش نرود و آن که گریزنده است از آن نرهد. همانا، گرمی‌ترین مرگها کشته شدن در راه خداست. بدان کس که جان پسر ابوطالب در دست اوست، هزار مرتبه ضربت شمشیر خوردن بر من آسان‌تر است تا در بستر مُردن...» (همان، ص ۱۲۱).

«شما را سفارش می‌کنم به یاد آوردن مُردن، و از مُردن اندک غافل بودن؛ و چگونه از چیزی غافل شوید که شما را فراموش نکند، و در چیزی طمع بندید که مهلتتان ندهد...» (همان، ص ۲۰۵).

«... بدانید که امروز ریاضت است و فردا مسابقت و خط پایان دروازه بهشت برین است، و آن که بدان نرسد، در دوزخ جایگزین. آیا کسی نیست که از گناه توبه کند پیش از آنکه مرگش فرارسد؟ آیا کسی نیست که کاری کند پیش از آنکه روز بدبختی‌اش در رسد؟ بدانید شما در روزهایی به سر می‌برید که فرصتِ ساختنِ برگ است و از پس این روزها مرگ است. آن که اجل نارسیده ساز خویش برگیرد سود آن بیند و از مرگ آسیب نپذیرد و آن که تا دم مرگ کوتاهی کند حاصل کارش خسران است و مرگ او موجب زیان...» (همان، ص ۲۹).

از دیدگاه توحیدی علی (ع)، مرگ شیرین و آغاز زندگی ابدی است. مرگ وصول به موطن حقیقی است. مرگ در راه خدا، بزم و نرگسدان علی است؛ چه، علی عاشق حق است.

مرگ نزد علی (ع) همچون انگبین شیرین است. برخلاف اهل صورت و متوسطان که چندی معطلی در عالم برزخ دارند، بعث علی (ع) که از کاملان است چنگ زدن به ذیل جلال حق است. دنیا محل خواب است برای به خواب رفتگان، آخرت منام است برای اهل صورت و متوسطان و آخرت بعث است برای کاملان (ملاهادی سبزواری، همان، ص ۱۱۸).

مرگ جسمانی در ظاهر مرگ لیک در باطن زندگی است، زیرا زندگی حقیقی پس از انقطاع روح از کالبد جسمانی حاصل می‌شود. مرگ جسمانی ظاهراً پایان کار است، اما در باطن و در حقیقت زندگی جاودان است، زیرا دنیا دار فناست و آخرت، که مجرد از ماده است، دار بقاست.

تولد برای جنین در شکم مادر کوچیدن است، لیک نوزاد را در دنیا شکفتنی تازه باید. این جهان نیز برای اهل دل رجمی بیش نیست که باید از آن به جهان فراتر برون رویم و ابدی و متعالی شویم.

علی (ع) می‌فرماید: «از آن رو که من عاشق مرگم و هوای آن در دل دارم، در اصل نهی آیه ... وَ لَا تَلْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى الْتَهْلُكَةِ ... (خویشترن را به دست خویش به هلاکت نیندازید...؛ بقره، آیه ۱۹۵) متوجه من است»، زیرا نهی معمولاً از چیزی می‌شود که در آن اشتیاق باشد و فقط اولیاءالله مشتاق لقای حضرت دوست‌اند، چنانکه حضرت علی (ع) در خطبه «وصف پرهیزگاران» می‌فرماید: «... و اگر نه این است که زندگانی‌شان را مدتی است که باید گذارند، جانهایشان یک چشم به هم زدن در کالبد نمی‌ماند...» (شهیدی، خطبه ۱۹۳، ص ۲۲۵)، زیرا منع از چیزهای شیرین است و تلخ نیازی به نهی ندارد، لذا این نهی در حق کسانی نیست که مرگ را تلخ می‌بینند.

امام متقین، در وصیت خویش به امام حسن (ع) می‌فرماید: «... و بدان که تو برای آن جهان آفریده شده‌ای، نه برای این جهان و برای نیستی نه برای زندگی جاودان، و برای سَردن نه زنده بودن؛ و بدان تو در منزلی هستی که از آن رخت خواهی بست و خانه‌ای که بیش از روزی چند در آن نتوانی نشست و در راهی هستی که پایانش آخرت است و شکار مرگی که گریزنده از آن نرهد، و آن را که جوید بدو رسد و از دست ندهد، و ناچار

پنجه بر تو خواهد افکند، پس بترس از آنکه تو را بیابد و در حالتی قرار گیری ناخوشایند؛ با خود از توبه سخن به میان آورده باشی و او تو را از آن باز دارد و خوبشتن را تباه کرده باشی... پسرکم! فراوان به یاد مُردن باش و یاد آنچه با آن برمی آیی و آنچه پس از مُردن روی بدان نمایی، تا چون بر تو درآید، ساز خویش را آراسته باشی و کمر خوید را بسته و ناگهان نیاید و تو را مغلوب نماید؛ و مبادا فریفته شوی که ببینی دنیاداران دل به دنیا می نهند و بر سر دنیا بر یکدیگر می جهند. چه خدا تو را از دنیا خبر داده و دنیا وصف خویش با تو در میان نهاده و پرده از زشتیهایش برایت گشاده. همانا دنیاپرستان سگانند عوعوکنان و درندگانند در پی صید دوان. برخی را برخی بد آید، و نیرومندشان ناتوان را طعمه خویش نماید، و بزرگشان بر خرد، دست چیرگی گشاید. دسته‌ای اشتران پایبند نهاده، و دسته‌ای دیگر، رها و خرد خود را از دست داده، در کارخویش سرگردان، در چراگاه زین، در بیابانی دشوارگذار روان، نه شبانی که به کارشان رسد، نه چراننده‌ای که به چراشان بُرد، دنیا به راه کوری‌شان راند و دیده‌هاشان را از چراغ هدایت بپوشاند و در بیراهگی‌اش سرگردان و فرو شده در نعمت آن. دنیا را پروردگار خود گرفته‌اند و دنیا با آنان به بازی پرداخته و آنان سرگرم بازی دنیا و آنچه را پس آن است فراموش ساخته است» (همان، ص ۳۰۴ - ۳۰۳).

علی (ع) می‌فرماید: «دانه مرگ برای من شیرین است. از این رو آیه ذیل در حق من نازل شده: و لا تحسبن أذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل أحياء عند ربهم يرزقون (و کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندارید، بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان از روزی [معنوی] برخوردارند؛ آل عمران، آیه ۱۶۸).

حضرت علی (ع) می‌فرماید:

«بگشاید مرا در حالی که سرزنشم می‌کنید، به‌درستی که زندگی جاودان من در مرگ است، زیرا اهل فنا، که در مرتبه عشق و ذوب‌اند، مشتاق وصول به عالم احدیت‌اند و کسی بر عالم احدیت وارد نشود مگر با مرگ اختیاری؛ تا با فنای وجود موهوم خویش از عالم کثرت‌رهایی یابد. به‌راستی که زندگی من در مرگ من است، تا به کی از موطن حقیقی خود به دور باشم؟»

دو بیت ذیل تضمین غزل شهید عشق الهی، حضرت منصور حلاج است:
 اقتلونی یا تقاتی ان فی قتلنی حیاتی
 و مماتنی فی حیاتی و حیاتی فی مماتنی
 اگر در این جهان در فراق از حق نبودیم حضرت حق نمی فرمود: ...انا الیه راجعون
 (...ما به سوی او باز خواهیم گشت؛ بقره، آیه ۱۵۸).

انسان معنوی خوب شدن را از کثرت و تفرقه روزگار رها کرده به جانب عالم وحدت، که همانا عالم لاهوت است، راه می سپارد و سرانجام در آن جهان که منزل حقیقی و سرای باقی است متوطن می شود.

پیش من این تن ندارد قیمتی بی تن خویشم فتی ابن آفتی
 خنجر و شمشیر شد ریحان من مرگ من شد بزم و نرگسدان من
 (د اول، ب ۳۹۵۲-۳۹۵۱)

این تن برای من علی ارزشی ندارد. من با بی اعتنائی به این جسم خاکی رادمرد رادمردان شده‌ام. خنجر و شمشیر برای من ریحان خوشبوست. مرگ برای اهل دنیا هولناک و برای من همانند جشن و باغ نرگس دلنشین، زیبا و فرح انگیز است. من با مرگ به سوی باغ الهی پرواز می کنم و مشتاقانه به دیدار معشوق و محبوب واصل می شوم.
 این دو بیت تلمیحی است به شعری منسوب به حضرت علی (ع):

السّیف والخنجر الریحاننا اف علی علی النّرجس والاس
 (ملاهادی سبزواری، همان، ص ۲۲۰)

۶. ولایت حضرت علی (ع) (تال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
 مولوی در دفتر ششم مثنوی معنوی، که در باب توحید است، به صراحت بر ولایت الهی مولی الموحدین، امیر المؤمنین علی (ع)، تأکید می کند:

زیسن سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود وان علی مولا نهاد
 گفت هر کو را منم مولا و دوست ابن عمّ من علی مولای اوست
 کیست مولا؟ آن که آزادت کند بند رقیقت ز پایت بر کند
 چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را ز انبیا آزادی است
 ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید
 (د ششم، ب ۴۵۵۵-۴۵۵۱)

بر اساس روش هرمنوتیکی، با توجه به سیاق دفتر ششم که «توحید» است (صفوی، ۱۳۸۶، ص ۲)، مراد مولانا در این ابیات آن است که انسان کامل با ولایت الهی و اراده‌ای که در اراده حق مستهلک شده و صفاتی که در صفات الهی زایل گشته و هیچ چیز نمی‌بیند آلاً وحده وحده و حده لا شریک له (فناى توحید فعلی و فناى توحید صفاتی و فناى توحید ذاتی) می‌تواند با مهر و محبت و دوستی آدمیان را به جانب حق مطلق فرا خواند و بند اسارت نفس را از وجود آنان بردارد. نمونه‌ی اعلاى چنین مولایی که انسان کامل و دارای ولایت الهی است اسدالله الفالب، حیدر کرار، حضرت مولی‌الموحیدین علی (ع)، اسطوره‌ی جوانمردی و مروت، است: لا فتی آلا علی.

مولوی در بیان مقام انکارناپذیر ولایت علی (ع) به حدیث غدیر خم استناد می‌کند. حدیث غدیر خم، بر اساس خاطر ربانی محبان الهی، حدیث «سلسله الذهب» است که در کتب حدیثی سنّی و شیعیه کاملاً معروف است. بنابر استناد علامه امینی در کتاب علمی «الغدیر»، این حدیث را صدوده تن از صحابه و هشتادوچهار تن از تابعین نقل کرده‌اند. (الغدیر، ج ۱، ص ۷۲ - ۶۷).

حضرت محمد (ص) روز هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجرت در حجة‌الوداع در سرزمین خم در برابر جمعیتی بالغ بر صدوبیست‌هزار نفر می‌فرماید:
 من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من واه و عاد من عاداه (هر که را من مولای اویم علی هم مولای اوست. خداوندا، دوستان علی را دوست مدار و دشمنانش را دشمن مدار).

نتیجه‌گیری اجتماعی مولانا از رفتار حضرت علی (ع)

پیش من این تن ندارد قیمتی	بی تن خویشم فتی ابن الفتی
خنجر و شمشیر شد ریحان من	مرگ من شد بزم و نرگسدان من
آن که او تن را بدین سان پی کند	حرص میری و خلافت کی کند؟
زان به ظاهر گوشه اندر جاه و حکم	تا امیران را نماید راه و حکم
تا امیری را دهد جانی دگر	تا دهد نخل خلافت را ثمرش
	(د اول، ب ۳۹۵۵-۳۹۵۱)

حضرت علی (ع) در خطبه ششقیه می‌فرماید: ...لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَزَّز... (و می‌دیدید که این دنیای شما را به چیزی نمی‌شمارم! شهیدی، همان، ص ۱۱).

اهداف اصلی حضرت امام علی (ع) در حکومت از منظر مولانا

الف) حضرت علی (ع) بالذات هیچ حرص و ولعی به حکومت نداشت و فقط به آن همچون وسیله‌ای برای احیای حق و انعدام باطل و ظلم می‌نگریست.

ب) قصد اصلی حضرت علی (ع) تأسیس آیین حکومتداری بر اساس موازین عدالت، آزادی و معنویت بود.

ج) هدف امیرالمؤمنین علی (ع) به کمال رسانیدن مرتبه حکمرانی راستین بود، نه اعمال حاکمیت بر اساس امیال شخصی.

در ادامه، مولوی به بیان حکایت فتح مکه به دست مبارک پیغمبر (ص) می‌پردازد تا نشان دهد همان‌گونه که فتح مکه برای حضرت ختمی‌مرتبت برای قدرت‌طلبی و ریاست نبود، حکومت مولی‌الموحدین نیز برای اعمال سلاقی فردی و امیال نفسانی نبود، زیرا حضرت علی (ع) شیر حق بود که از عالم صورت رسته و به عالم معنا پیوسته بود.

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

مولی‌الموحدین امام...

۱۵۶

منابع

قرآن کریم

افلاطون، دوره کامل آثار (۱۳۷۷). رساله فایدون، ترجمه محمد حسن لطفی - رضا کاویانی، تهران.

اکبرآبادی، ولی محمد (۱۳۸۳). شرح مثنوی مولوی، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران.

خمینی، روح‌الله (۱۳۸۵). آداب نماز، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، تهران.

خوارزمی، کمال‌الدین (بنی‌تا). جواهرالاسرار و زواهرالانوار، تصحیح دکتر محمدجواد شریعت، اصفهان.

شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۹). ترجمه نهج البلاغه، مؤسسه انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

صفوی، سیدسلیمان (۱۳۸۶). ساختار کلی دفتر ششم مثنوی مولوی، آیین میراث، تهران.

_____ (۱۳۸۶). امام حسین از نگاه مولوی، تهران.

_____ (۱۳۸۶). اهل بیت از نگاه قرآن و مولوی، استانبول.

_____ (۲۰۰۶). تشیع مثنوی مولوی، لندن.

فروزانفر، بدیع‌الزمان (بی‌تا)، احادیث مثنوی، تهران.

_____ (۱۳۶۳). کلیات شمس تبریزی، تهران.

گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۷۴). شرح مثنوی، ترجمه و توضیح دکتر توفیق سبحانی، تهران.

ملاهادی سبزواری (۱۳۷۴). شرح مثنوی، به کوشش دکتر مصطفی بروجردی، تهران.

مولوی (۱۳۸۷). مثنوی معنوی، نسخه نیکلسون، نسخه قونیه، ویراسته دکتر توفیق

سبحانی، تهران.

میرزاجواد آقا ملکی تبریزی (۱۳۶۳). رساله نقایه، قم.

Plato (1997), Complete Works (Phaedo), ed. John M. Cooper, Indianapolis.

Safavi, Seyed Ghahreman (Salman) (2006), The Structure of Rumi's Mathnawi, London.

Safavi, Seyed Ghahreman (2008), Rumi Teachings, Philadelphia.

Safavi, Seyed Ghahreman (2008), Rumi's Spiritual Shi'ism, Philadelphia.